

تشیع

مقاومت و انقلاب

مجموعه مقالات کنگره نهمین از لیب

دکتر سید آریو

(۱۹۸۴)

تشیع، مقاومت و انقلاب

تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۶۸

میراث: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی: مؤسسه پیشگام

چاپ و صحافی: فاروس ایران

مقدمه

مارتین گرامر

مذهب شیعه در طول تاریخ اسلام، به عنوان نوعی عقیده وجود داشته است؛ به طوری که امروزه از هر ده مسلمان شاید یک نفر به آن پایبند باشد. ایران، تنها کشوری است که شیعیان، اکثریت غالب جمعیت آن را تشکیل می دهند. در دو یا سه کشور دیگر نیز شمار شیعیان زیاد است و در سایر نقاط جهان اسلام، شیعیان یا در اقلیت هستند و یا اصولاً وجود ندارند. اما با این محاسبه سطحی، تأثیر عمیق مذهب شیعه بر اسلام معاصر و شناخت آن، نادیده گرفته می شود. زیرا شیعیانی وجود دارند که مصمم هستند جریان فکری و سیاسی نه تنها مذهب شیعه، بلکه کل اسلام را دگرگون سازند. این شیعیان، نه تنها به لحاظ مذهب، بلکه به خاطر جانبداری از تفسیر بنیادی و کسب قدرت، از سایر مسلمانان متمایزند. آنها در ایران، بی هیچ سابقه ای دست به انقلاب زدند؛ در لبنان، علیه قدرتهای محلی و جهانی جنگیدند و اکنون نیز برخی از آنها آماده اند تا بار دیگر انقلابی برپا کنند؛ انقلابی که آرامش جهان اسلام را برهم خواهد زد و در همه جا، دشمنان اسلام را نگران خواهد کرد.

آیا با مطالعه مستقیم گذشته، می توان علت این فوران انرژی را توضیح داد. شیوه معمول در توضیح اساسی مذهب شیعه آن است که بگوئیم پیروان این مذهب، پیوسته در راه تعالیم (حضرت) علی، داماد و پسر عم (حضرت) محمد، و ذریه ذکور آن حضرت، مبارزه کرده و از عقاید آنها برای اداره یک جامعه اسلامی بهره جسته اند. پس از فوت پیغمبر،

مسلمانانی که طرفدار سایر خلفا بودند، پیوسته راه (حضرت) علی را در رسیدن به خلافت سد می‌کردند و هنگامی که (حضرت) علی، سرانجام به حکومت رسید، از بیعت با او خودداری کردند. آنها بعدها جنبش نوظهوری را که (امام) حسین، فرزند (حضرت) علی، برپا کرده بود، از بین بردند و امام حسین (ع)، خانواده و پیروانش را در صحرائی خشک، در عراق، در سال ۶۸۰ قتل‌عام کردند. این رویداد، که شیعیان هم‌ساله خاطره آن را با برگزاری مراسم عزاداری، گرامی می‌دارند، مفهوم عمیقی به شهادت در مذهب شیعه داده‌است. بسیاری از اولاد علی (ع) - ائمه - به نوبه خود و به‌خاطر مبارزه علیه حکومت ظلم، اعدام و به اصطلاح شهید شده‌اند. این احساس مظلومیت، موجب رواج مذهب شیعه شد. سرنوشت این شهدا هنگامی جگرسوزتر می‌شود که این واقعت غم‌انگیز آشکار شود که آنها توسط یاران مسلمان کشته شده‌اند.

آنچه که در قرن هفتم در مورد مسئله جانشینی، به‌عنوان يك موضع مخالف تلقی می‌شد، به تدریج و مرور زمان، به يك سنت تمام‌عیار مذهبی تبدیل شد و به دلیل تفسیر ویژه‌ای از الهیات و تاریخ مقدس، نسبت به اسلام سنی متمایز گشت. تشیع معاصر، در اشکال گوناگون آن، محصول ۱۴۰۰ سال تحول و تطبیق بوده و حاوی آثاری است که از پیشرفت‌ها و عقب‌نشینی‌های مختلف برجا مانده‌است. مذهب تشیع، غالباً از مخالفان نظم حاکم بر جهان اسلام، حمایت معنوی کرده‌است؛ مخالفانی که غالباً به نقاط دوردست تبعید می‌شدند. در دوره‌های کوتاهی همچون قرن دهم - بخش‌هایی از سرزمین‌های اسلامی تحت حاکمیت شیعیان درآمده‌است. اما در اغلب زمانها و مکانها، شیعیان در اقلیت بوده‌اند. آنها گاه‌گاه، مورد ایداء و آزار واقع شده، یا در نهایت از جانب نهاد حاکمه اسلام سنی، مورد تساهل واقع می‌شدند.

شیعیان برای حل این مشکل، در زمانها و مکانهای مختلف، به تمهیدات گوناگونی متوسل شده‌اند. «برنارد لويس»، در مقاله‌ای که در این کتاب نوشته، این تمهیدات را برشمرده است. شیعیان تقریباً هرگاه توانسته‌اند قیام کرده‌اند. تاریخ اسلام سرشار از قیامهای شیعیان است؛ اما اکثر این قیامها به‌گونه‌ای اسفبار به شکست انجامیده و اندک جنبش‌هایی نیز که موفق به کسب قدرت شده‌اند، پس از چندی از اهداف عالی خود دست‌کشیده‌اند. عمر امپراطوریهای شیعه، کوتاه و وسعت

جغرافیائی آنها محدود بوده است. مذهب تشیع در اکثر سده‌های هزاره اول اسلام، ایدئولوژی اقلیت‌های محتاطی بود که تلاش می‌کردند آرمان‌های مذهبی را با واقعیات روزمره آشتی دهند. مذهب تشیع دوازده‌امامی، ایدئولوژی یکی از این اقلیت‌ها بوده است. تدابیری که این شیعیان اندیشیده بودند، بسیار گسترده و فراگیر بود؛ به طوری که حتی شامل تقیه، یا کتمان عقاید واقعی نیز می‌شد. لوئیس (Lewis) با مقایسه‌ای حیرت‌انگیز نشان می‌دهد که تأثیر تشیع بر حیات فکری اسلام قرون وسطی، بسیار شبیه تأثیر عقاید لیبرالی و چپ‌گرا بر روشنفکران عصر جدید در غرب است. در چنین فضایی از تفکر بود که، برداشت مبتنی بر تطبیق و سازش، شکوفا شد و ریشه‌کن‌سازی بی‌عدالتی به زمانی موكول شد که غیبت امام دوازدهم به سر آمده و با بازگشت خود، عدالت را در همه‌جا برقرار سازد.

تشیع معاصر، نمایانگر قرن‌ها آزار بوده و میراث دوگانه مقاومت و سازش را منعکس می‌کند. شیعیان در موفقیت آشکار اسلام، ابراز تردید می‌کردند؛ بنابراین، در طول تاریخ خود، در جریان آشوب‌ها و تعصبات مسلمانان سنی‌مذهب، مورد ارباب و تعقیب قرار گرفته و حتی گاه به لحاظ اعتقادات خود، کشته می‌شدند. در بخشی از جهان اسلام، سنت‌های شیعی، یادآور آزار و اذیتی است که، نه از مصائب حسین (ع) بلکه، از مرارت‌های ناشی از شکنجه‌گران سنی‌مذهب، برجای مانده است. این خاطرات، بخشی از محتوای مذهب تشیع معاصر را تشکیل می‌دهند.

اما شکل‌گیری مذهب تشیع، بیشتر مدیون تحولات قرن شانزدهم است. سلسله صفوی، شیعه دوازده‌امامی را به‌عنوان مذهب رسمی در ایران، که اکثریت آن سنی بودند، معرفی کرد. حکام صفوی که با آمیزه‌ای از تشیع و صوفیگری، از آذربایجان برخاسته بودند، علمای شیعه‌مذهب را از مقرهای خود در سوریه و عراق فراخواندند، تا برای این سلسله جدید، یک کیش حکومتی ابداع کنند. تبدیل ایران به مقر اسلام شیعه دوازده‌امامی، با جبر و اغوا انجام شد و با وجود معارضهٔ سنی‌ها در قرن هیجدهم، همچنان به‌طور استوار شیعه باقی مانده است.

استقرار مذهب تشیع دوازده‌امامی به‌عنوان مذهب رسمی يك امپراطوری بزرگ اسلامی، موجب آغاز عصر پرتحرکی در فلسفه سیاسی شیعه شد، به طوری که نگرش به مفاهیم رنج و مرارت را که از مذهب تشیع به ارث رسیده بود، دگرگون ساخت. مذهب تشیع در ایران، مذهب دربار

و مردم شد و علما که از حمایت بی‌دریغ حکومت بهره‌مند بودند، آن را تعبیر و تفسیر می‌کردند. آنگاه این پرسش به میان آمد که آیا حکومت مشروع می‌تواند قبل از رفع منازعه میان حق و باطل در روز رستاخیز، برقرار شود. علمای شیعه در پاسخ به این پرسش، راه‌حلی را پیش پای حکومت گذاشتند که فرمانروایی دنیوی را مجاز می‌شمرد، مشروط بر آن‌که این حکومت، به قوانین اسلام و قدرت مذهبی علما احترام بگذارد. سلسله صفویه، پرچم تشیع را به مدت دو قرن و با حمایت همه‌جانبه علما برافراشت. مبارزه سلسله صفویه، علیه امپراطوری سنی عثمانی، همچون مبارزه میان اسلام و مسیحیت، خوش‌نتبار بود؛ اما به حاکمیت این سلسله، مشروعیت بیشتری بخشید. یکی از تحقیقات جدید نشان داده است که این عقیده رایج که تشیع، مخالف هرگونه حکومت دنیوی است، از منابع مطالعاتی محدود و دست‌چین‌شده شیعه استخراج شده است. اصول مذهب تشیع، توسط خود شیعیان و در مفهومهای کاملاً متفاوت، تفسیر شده است و در این تفاسیر، گاه با حکومت ضدیت شده و گاه از آن ستایش به عمل آمده است.

از جمله آثار پایدار حکومت صفویه، آن است که به مذهب تشیع دوازده‌امامی، یک ویژگی ایرانی بخشید. لوئیس خاظر نشان می‌کند که در مذهب تشیع اولیه، آثاری از ایران قبل از اسلام مشاهده می‌شود. اما چنین موضوعی، در همه جنبه‌های تمدن اسلامی صادق است. در عین حال، دنیای مذهب تشیع دوازده‌امامی، با حکومت صفویه حول پایتخت خود، یعنی اصفهان، سازمان یافت و در آنجا بود که حکام صفویه، به حمایت از مراکز مطالعاتی شیعی پرداختند. در این پایتخت بود که علوم دینی شیعه شکوفا گشت و سلسله مراتب روحانی شیعه، به نفوذ و ثروت بی‌سابقه‌ای دست یافتند. مذهب تشیع دوازده‌امامی، به‌طور گسترده توسط پیروان ایرانی تبیین شد؛ این پیروان، امروزه نیمی از شیعیان جهان را تشکیل می‌دهند. در مناطق غرب و شرق ایران، شیعیان بسیاری وجود دارند که از نظر فرهنگی، جماعات پراکنده‌ای محسوب می‌شوند و یا تشیع ایران، در زمینه‌های الهیات، فلسفه و اندیشه‌های سیاسی، اختلاف نظر دارند. این سیادت مذهبی ایران، موجب شد که مذهب تشیع دوازده‌امامی، یک مفهوم محوری پیدا کند و از آن پس، اسلام‌سنی‌فراگیر را تحت‌الشعاع قرار دهد. این سیادت، شاید بعد گسترش اعتقاد را نیز به منطقه‌ای در

نزدیکی ایران محدود کرد: يك كمربند تقريباً باريك از تشيع دوازده امامی که از میان آسیای جنوب غربی می‌گذرد.

این نفوذ جغرافیائی تشيع دوازده امامی نیز موجب شد که دین از بررسی و مذاقه غرب در امان بماند. «اتان کهلبرگ» میزان دانش محققان غربی درباره تشيع را مورد مطالعه قرار داده و معتقد است که این دانش، با شناخت غرب از اسلام سنی قابل مقایسه نیست. درحالی که بسیاری از مراکز مهم اسلام سنی، مدیترانه‌ای بودند و در امور جنگ، تجارت و اندیشه، با غرب رابطه داشتند، اسلام شیعه، عمدتاً آسیایی شد و فقدان ارتباط مستمر با غرب سبب شد که سوء تفاهات بسیاری درباره تشيع باقی بماند. یکی از نظریات نادرست و رایج آن بود که تشيع را بیان هویت ملی ایران تلقی می‌کرد؛ این تصور غلط، به تشيع اولیه نسبت داده شده بود و از این موضوع ناشی می‌شد که ایران، از قرن شانزدهم نقشی قاطع و محوری در مذهب تشيع ایفا کرده است.

تأثیر ناپایدار دیگر حکومت صفویه، ظهور طایفه قدرتمندی از علما بود. این طایفه، در عین حال که به سلسله حاکمه خدمت می‌کرد قلمرو روحانیت را نیز په‌وجود آورد. نفوذ این علماء آنچنان عمیق بود که پس از سقوط سلسله صفویه نیز باقی ماند و قرن هیجدهم پر آشوب را پشت‌پس گذاشت. طایفه علما، در دوره‌ای از منازعات تفرقه افکن، بهر طرف ثبات و تداوم بود. قدرت معنوی محققان دینی، بیان عقیدتی خود را با پیروزی يك نحله فکری در تشيع دوازده امامی در قرن هیجدهم به اثبات رساند. این نحله، به مفسرین فقیه، یا مجتهدین، اختیارات ویژه‌ای در تفسیر مذهب اعطاء کرد که از اختیارات علمای سنی مذهب وسیعتر بود. بر هر مسلمان شیعه واجب شد که از دستورات يك مجتهد زنده پیروی کند؛ دستوراتی که فقط به دین و آداب و شعائر محدود نمی‌شد. در دوران قاجار، یعنی از اواخر قرن هیجدهم تا اوایل قرن بیستم، بعضی از مجتهدین، وارد جرگه سیاست شدند تا ضعف سلسله قاجار را در رویارویی با دخالت غربیها جبران کنند. استقلال علمای شیعه، با ظهور نجف، به عنوان مهمترین مرکز تحقیقاتی شیعه در عراق عثمانی، بیش از پیش تحکیم یافت.

در نجف، بزرگترین محققان ایرانی، به دور از دسترس پادشاهان قاجار، می‌توانستند از پیروان خود در ایران بخواهند که مواضع سیاسی

اتخاذ کنند. آنها این دستورات را بی‌آن‌که تحت فشار تلافی‌جویانه حکومت قاجار قرار گیرند، صادر می‌کردند. به موازات آن‌که مطامع بیگانگان نسبت به خاک و ذخایر ایران بیشتر می‌شد، بعضی از علماء از جنبشهای مقاومت، از جمله جنبش تنباکو در سال ۹۲-۱۸۹۱ و انقلاب مشروطه سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱، حمایت کردند. اما مجتهدین شیعه هیچ‌گونه اعتراضی علیه حکومت دنیوی مطرح نکردند. هدف آنها آن بود که از دور نظارت داشته باشند و به آنهایی که حکومت می‌کردند، اطمینان بدهند که از دستورات اسلام تخلفی نکرده‌اند.

تأثیر برهم‌زننده غرب در قرن نوزدهم، يك احساس پان‌اسلامی نیز به وجود آورد و در نتیجه، اختلافات تفرقه‌افکنانه میان شیعیان و سنیها را به حداقل رساند. این نگرش وحدت‌بخش بر روشنفکران و فعالان غیرروحانی، تأثیر مشخصاً عمیقی باقی گذاشت و آنها در آن، امید رهایی از داغ ننگی که سنی‌ها به شیعیان نسبت داده بودند، بازیافتند. به موازات آن‌که اعتقاد به بسیاری جنبه‌های ویژه تشیع از طریق پیدایش تردید در کارآیی کل مذهب منسوخ شد، اختلافات عقیدتی میان مسلمانان در مقابل تهدید غرب رنگ‌باخت. علمای شیعه، درحالی‌که به ایفای نقش خود به عنوان صیانت از اسلام در شکل شیعه ادامه می‌دادند، لحن وحدت‌بخش و عامی را اتخاذ کردند؛ امروزه در تشریح رسمی اسلام، این لحن وسیعاً به‌کار می‌رود. از نظر بسیاری از شیعیان، تکیه بر اختلافات میان شیعه و سنی، دیگر جنبه سیاسی ندارد و در حقیقت، بسیاری از شیعیان معتقدند که هدف از طرح این اختلافات، ایجاد جدایی در میان آنهاست و حتی عده‌ای، آن را يك طرح امپریالیستی به‌منظور ایجاد تفرقه در اسلام می‌دانند. خطوط نفاق میان شیعه و سنی، که کاربرد آن در دوره صفویه، به اوج خود رسید، در قرن گذشته رنگ‌باخت. با این‌حال، در تاریخ معاصر، در هر موردی که از شیعیان خواسته شده که به نام اسلام وارد عمل شوند، مظاهر مذهبی که آنها را به حرکت درآورده است، مشخصاً شیعی بوده‌است. وحدت‌گرایی، به صورت يك تکلیف روشنفکری باقی‌ماند و تقریباً هیچ نقشی در برقراری ارتباط میان پیروان شیعه و علمای شیعه نداشت.

همچنین روند نوگرایی در سرزمینهای اسلام بر شکل‌گیری جوامع شیعه خارج از ایران و به‌ویژه در سرزمینهای عمدتاً سنی‌مذهب، تأثیر

بسزائی داشت. شیعیان و سنیها صرفنظر از عمق اختلافات عقیدتی‌شان، کم و بیش در يك سطح مادی واحد روزگار می‌گذراندند. اما نوگرایی، تأثیر جغرافیایی نایربرری پدید آورد و گاه شکافهای اقتصادی و اجتماعی ژرفی میان شیعیان و سنیها ایجاد کرد. اما آن مناطق دورافتاده‌ای که شیعیان را از آزار و اذیت مصون نگاه می‌داشت - مانند منطقه جبل‌عامل در لبنان، جنوب باتلاقی عراق، و سرزمینهای مرتفع افغانستان مرکزی - تأثیری اندک از امواج تغییرات نوگرایی پذیرفتند. این تغییرات، برغم جابجایی‌های آنها، سطح زندگی را در شهرهایی که اکثریت جمعیت آن سنی‌مذهب بود، بالا برد. شیعیان نیز از حصار تنگ خود بیرون آمدند و در پی بهبود وضع مادی خود، در گروههای متعدد، به سوی مراکز شهری روان شدند. در حاشیه شهرهایی چون بیروت، بغداد و کابل، محلات فقیر شیعه‌نشین سر بر آورد؛ در این محله‌ها بود که شیعیان به تلخی دریافتند که انگ مذهبی که به آنها زده می‌شود، به زنده‌ترین مانع اقتصادی و اجتماعی آنها مبدل شده است. همین احساس محرومیت بود که زمینه را برای رشد ایدئولوژیهای ناراضیان سیاسی، ابتدا چپی و بعدها اسلام رادیکال، بارور ساخت.

در ایران، شاهان سلسله پهلوی، روند نوگرایی را به سریعترین وجه انجام دادند. این شاهان، در تبدیل ایران به يك قدرت برجسته صنعتی و نظامی در منطقه، جاه‌طلبی گزاف داشتند. قبل از محمدرضاشاه، پادشاهان ایران، غالباً از تسلط علما بر شیعیان در ایران متنفر بودند، اما آخرین شاه سلسله پهلوی، معتقد بود که از نفوذ کافی برخوردار است و می‌تواند با قدرت خود، مردم را از زیر نفوذ روحانیون خارج سازد. نهادهای رسمی، به تدریج اساس ثروت و استقلال علمای ایران را منهدم کردند. حمله رژیم پهلوی به آداب و رسوم مذهبی، واکنشهایی را سبب شد و بعضی از علمای شیعه، نماینده این واکنشها بودند که برجسته‌ترین آنها آیت‌الله (امام) روح‌الله خمینی بود.

آنچه که (امام) خمینی در مباحثات اسلامی مطرح کرد، نوعی حکومت اسلامی نبود. قبل از او حکومتهای بسیاری وجود داشتند که خود را از نظر قانونی اسلامی می‌دانستند و حتی بعضی از آنها، مانند ایران بعد از انقلاب، به‌عنوان جمهوری اسلامی معروف بودند. در اجرای قانون اسلامی، موضوعات جدیدی مطرح نشده بود، زیرا بنیادگرایان سنی‌مذهب در

سرتاسر جهان اسلام، رأساً چنین خواسته‌ای را مطرح کرده بودند و هلمبای شیعه قبل از (امام) خمینی چنین درخواستی داشتند. (امام) خمینی با طرد نفوذ بیگانگان و تسلط قدرتهای بزرگ، یک اعتراض سیاسی را که در همه‌جای دنیای اسلام، متداول بود، تکرار کرد.

آنچه که انقلاب (امام) خمینی به اندیشه سیاسی اسلام افزود، عبارت است از مفهوم ولایت فقیه یا حاکمیت فقاقت. این عقیده از نظر انقلاب اسلامی، همان مفهومی را دارد که دیکتاتوری پرولتاریا برای بلشویکها داشت. طبق این عقیده، فقط یک طبقه، که تاکنون از قدرت بی‌بهره بوده است می‌تواند منبع همه اختیارات سیاسی مشروع محسوب شود. دفاع از این عقیده در هر زمینه، معادل دعوت به انقلاب بود. زیرا تا قبل از پیروزی (امام) خمینی، هیچ رژیم اسلامی، صرفنظر از میزان تعهد آن نسبت به اجرای قوانین اسلامی، عملاً در اختیار فقهای مسلمان نبود. (امام) خمینی عقیده داشت که این قانون - که اساس هر حکومت اسلامی است - تنها با یک حکومت روحانی قابل اجراست.

درباره رساله مختصر (امام) خمینی در باب حکومت اسلامی که در آن، این عقیده را تشریح کرده، مطالب بسیاری نوشته شده است. شخص (امام) خمینی و مجموعه شرایطی که به تفکرات او شکل داده، کمتر شناخته شده است. یا این حال، واضح است که عقیده او دستخوش یک تحول نامعمول، از ابتدای جوانی تا افرات بلوغ، قرار گرفته است. (امام) خمینی در کتابی که بیش از ۴۰ سال در تألیف آن کوشید، از روحانیون نمی‌خواهد که حکومت کنند، بلکه از آنها می‌خواهد که به ارشاد حاکمان دنیا پردازند. او در بیانیه‌های سیاسی اولیه خود، دعوت به انقلاب نکرده است، بلکه فقط به حاکم تذکراتی جهت تغییر روشهایش داده و حتی گاه از او در این باره خواهش کرده است. هنگامی که (امام) خمینی، سرانجام پرچم مخالفت فعال علیه رژیم پهلوی را برافراشت، ظاهراً در مقابل اطاعت ایران از ایالات متحده آمریکا عکس‌العمل نشان می‌داد. (امام) خمینی فروش ایران به بیگانگان را نشانه بدبختی حکومت و غفلت از اسلام می‌دانست. رنجش او از آن جهت بود که رژیم به علمایی چون او در مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی التفات نمی‌کرد. تنها زمانی که برای (امام) خمینی مشخص شد که پیشنهاد و هشدارهای او هیچ‌گونه تأثیری ندارد، اعلام کرد که علما باید دست از همکاری با رژیم بشویند.

این پیشنهاد، به يك بحران منجر شد و سرانجام، سبب تبعید او از ایران، در سال ۱۹۶۴ شد.

(امام) خمینی در دوران تبعید خود در عراق، معتقد شد که سلطنت به عنوان يك نهاد، اصولاً با اسلام مغایر است و کلیه قدرتهای دنیوی باید بر (رای و نظر) علما متکی باشد. نظر (امام) خمینی درباره الهیات شیعه آن است که علما به عنوان تنها وارثان بحقائمه، مجازند در غیبت آنها اقدام کنند. این که این نظریه تا چه میزان نمودار گسستگی از سنت تشیع است، ذهن بسیاری از پژوهشگران را به خود مشغول داشته است. این پژوهشگران، مشاهده کرده اند که در دوره های پیشین، علمای شیعه، عموماً نقشی فرعی ایفا کرده و به حکام دنیوی تمکین کرده اند. بعضی از علمای اعلام، هنوز از این کناره گیری جانبداری می کنند و با (امام) خمینی درباره تفسیر او از ولایت فقیه، تنها تا حدی موافق هستند. اما تفسیر (امام) خمینی، منسجم نبود، زیرا علما از قرن هیجدهم، به نوعی قدرت دست یافته بودند که از هر سلسله حاکمی سازشکارتر بود. این قدرت اجتماعی، به تدریج در اعتقادات مذهبی تجلی یافته بود، زیرا توسط خود علمای شیعه ساخته و پرداخته شده بود؛ (امام) خمینی از اعتباری که بعضی از علمای ایران برای خود قائل بودند، استفاده کرد و شبکه ای از پشتیبانی را در مساجد به وجود آورد و سرانجام، همین شبکه بود که در خیابانها به راه افتاد و قصرها را فتح کرد.

آثار وسیعی که انقلاب اسلامی به وجود آورده است، نشان می دهد که چگونه (امام) خمینی برانگیزنده ترین موضوعات مذهب شیعه را در جهت جنبش خود به کار بسته است؛ سیاسی کردن مراسم سالیانه عاشورا، یا همان فاجعه کربلا، یکی از نمونه های بارز این اقدام است. در برگزاری سنتی مراسم عاشورا، هدف از سوگواری برای امام حسین آن است که شفاعت او را به دست آورند. شرکت کنندگان در این مراسم، با غم و اندوه سوگواری می کنند و خود آزاری (سینه زنی- زنجیر زنی و قمه زنی - م) به عنوان نشانه ای از عزاداری، مرسوم است. عاشورای سنتی، تظاهراتی است برای نشان دادن دلسوزی نسبت به امام حسین شهید و نیز طلب رستگاری از طریق سوگواری.

اما در دهه های اخیر، مراسم عاشورا سیاسی شد و شخصیت های اصلی آن، یعنی امام حسین شهید و مخالف جبار او، یزید، به مظاهر مبارزه

همیشگی میان ظلم و رستگاری مبدل شدند. در هر عصر، یزیدی جدید ظهور می‌کند و مبارزه با ظالم، بر هر فرد مؤمنی واجب است. دیگر نباید برای حسین (ع) دلسوزی کرد، بلکه می‌بایست به او به‌عنوان قهرمان مبارزه علیه هرگونه نابرابری و مظهر فداکاری و شهادت در راه حق تاسی جست. در مراسم عاشورای سال ۱۹۷۸ بسیج توده‌ها علیه رژیم پهلوی، ابعاد بی‌سابقه‌ای یافت. در آن سال، (امام) خمینی آن‌قدر پیش‌رفت که مراسم سنتی خودآزاری و عزاداری را به‌خاطر راه‌پیمائی‌ها متوقف کرد. شور انقلابی، از زنده‌کردن خاطره فاجعه کربلا مایه می‌گرفت.

اسطوره کربلا، همچنان در کوشش‌های ایران برای کسب نفوذ در میان شیعیان کشورهای که هنوز پرچم انقلاب در آنها افراشته نشده است، مورد استفاده قرار می‌گیرد. سربازان جمهوری اسلامی در جنگ با عراق، از پیام پرتین کربلا الهام می‌گیرند. رهبر عراق، صرفاً یزید دیگری است و مرگ در جنگ علیه نیروهایش، شهادتی همانند جان‌باختن امام حسین (ع) است. (امام) خمینی با تأکید بر این اعتقاد شیعه که حسین (ع)، آگاهانه به استقبال مرگ شتافت، حتی نوعی شهادت عمدی را نیز مشروع می‌شمارد. «ماروین زونیس» و «دانیل برومسرگ» این موضوعات را در نطق‌هایی که (امام) خمینی پس از پیروزی انقلاب ایراد کرده‌است، پیگیری کرده‌اند. این نطق‌ها به اندازه توجهی که به نوشته‌های او معطوف شده، مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. نوشته‌های او محصول دوران تبعید او هستند، درحالی‌که نطق‌ها، بیان (امام) خمینی در مسند قدرت است و این قدرت، حس مواجهه و مقابله او را در شرح موضوعات شیعی بیشتر کرده‌است. به نظر می‌رسد که نظر (امام) خمینی دربارهٔ حکومت اسلامی نسبتاً ثابت است.

اما اسطوره حسین (ع) در کربلا، در عین حال که الهامبخش انقلاب شد و اکنون نیز در خدمت سیاست‌های دفاعی و توسعه‌طلبانه ایران قرار گرفته است، برای کسانی که در جستجوی دستورالعملی در تاریخ، برای برقراری نظام عدل اسلامی موعود در انقلاب هستند، راه‌حل مهمی ارائه نمی‌کند. زیرا انقلاب حسین (ع) سرکوب شد و قهرمان اصلی آن نابود گشت. انقلاب (امام) خمینی پیروز شد و پیروانش هم‌اکنون، از اعضای کابینه و مجلس هستند. این پیروان، پس از به‌ثمر رساندن يك انقلاب اسلامی، اينك قصد دارند يك جمهوری اسلامی را که هیچ‌سابقه‌ای

بر آن متصور نیست، خلق کنند. چگونه می‌توان از برداشت حضرت محمد (ص) درباره عدالت اجتماعی در عربستان قرن هفتم، برای تدوین سیاست اقتصاد پیچیده‌ای چون اقتصاد ایران مدرن سود جست؟

مشغله ذهنی آیت‌الله محمود طالقانی، عدالت اجتماعی و اقتصادی بود. طالقانی که در ایجاد وحدت انقلابی، از دومین مقام پس از (امام) خمینی برخوردار بود، تمامی تلاش خود را صرف روشن‌کردن اصول مالکیت در اسلام نمود. «منگول بیات» افکار و نظریات طالقانی را ارزیابی کرده‌است؛ طبق این نظریات، تکاثر (ثروت) در دست بخش خصوصی، با قوانین اسلام مغایر است. این نظریه انقلابی، همانند عقیده (امام) خمینی، سلطنت را مطابق اسلام نمی‌داند. موعظه‌ها و نوشته‌های طالقانی، اشخاص بسیاری را که تحت تأثیر افکار مارکسیستی بودند، به جنبش اسلامی کشاند. این افکار و نوشته‌ها، که تا آن زمان، به یک سو نهاده شده بود، توسط (امام) خمینی و حامیانش مورد بهره‌برداری قرار گرفت. مطالعات «بیات» نشان می‌دهد که چگونه این ائتلاف انقلابی، پس از پیروزی انقلاب، که دعوت به وحدت، صرفاً به مفهوم تسلیم شدن در برابر قدرت بود، از هم پاشید. طالقانی، به جای رویارویی با (امام) خمینی، با او مصالحه کرد، تا مبدا دشمنان کمین‌کرده انقلاب، از آن سوءاستفاده کنند. با مرگ طالقانی در اواخر سال ۱۹۷۹، اصلاح‌طلبان جامعه، از قهرمان روحانی متزلزل خود محروم شدند و یک مانع دیگر در راه حرکت ایران به سوی حکومت مطلقه که از نظر مذهبی مشروع شمرده می‌شد، از میان رفت.

اما، لزوم برقراری عدالت اجتماعی و به‌ویژه توزیع مجدد ثروت، از بین نرفت. این نیاز در میان طرفداران انقلاب مقامی بیش از اندازه رفیع داشت که بتوان آن را در مبارزه علیه ابرقدرتها، علیه کفر و صهیونیسم کنار گذاشت.

«شائول بخاش» (Shaul Bakhash)*، مبارزه ایران در راه دستیابی به عدالت اجتماعی را در پیچ و خم قوانین اقتصادی مطالعه کرده‌است. این قوانین را کسانی تعیین کرده‌اند که خود معتقدند، به هیچ‌وجه واضح آن قوانین نبوده‌اند. آنها به اعتقاد خود، تنها قصد داشتند اصول الهی

* عضو هیأت تحریریه روزنامه کیهان فارسی قبل از انقلاب - توضیح مترجم

يك اقتصاد اخلاقی را که پیامبر مقرر کرده است، اجرا کنند. اما اندکی بعد مشخص شد که حتی خبرنگاران فقاهت اسلامی نیز نمی‌توانند در مورد تفسیر یکی از دستورهای پیامبر درباره توزیع عادلانه ثروت، به توافق برسند. این مسأله، موجب پیدایش آشفتگی اوضاع و توسل روزافزون مسئولان، به مصلحت‌گرایی آشکار شد؛ مصلحتی که، طبیعتاً سیاست‌بازان برای آن، گنجینه‌ای از پیشینه اسلامی نیز اختراع کردند:

در واقع، در عین حال که جمهوری اسلامی آرزو داشت قرن هفتم را تجدید کند، غالباً به تکرار قرن نوزدهم گرایش داشت؛ این موضوع، را مایکل ام. جی فیشر بیان کرده است. او مرحله تحکیم انقلاب را برای تغییرات زیربنایی در جامعه، بررسی کرده است. اعدام بهایی‌ها و اعمال مجازاتها در ملاء عام، ایران قرن نوزدهم را به یاد می‌آورد، همچنان که شرایط بحث پیرامون اصلاح دولت و جامعه نیز یادآور يك قرن قبل است و اما نهادهای اصلی جمهوری اسلامی، نه عربستان زمان پیامبر، بلکه حکومت رژیم پهلوی را به یاد می‌آورد. در کلیه سطوح دولت، چهره‌های جدید به کار گمارده شده‌اند، اما خود نهادها دست نخورده جذب جمهوری اسلامی شده‌اند. به نظر می‌رسد که نظم جدید، ملغمه‌ای است از نهادها و سیاستهایی که مردم ایران، اغلب با آن، به اندازه کافی آشنا هستند. جذبه (امام) خمینی و ایدئولوژی هزار سال قبل او، يك انقلاب برپا کرد، اما او خود حتی پذیرفته است که دگرگونی کامل جامعه، ممکن است سالها به طول انجامد.

جمهوری اسلامی، که از انقلاب اسلامی متمایز است، به چه معنی شیعی است؟ مسلماً هم در اسلام شیعه و هم سنی، جنبشهایی در تلاش یافتن الگویی در قرآن و سنت پیامبر بوده‌اند. استدلال ایران درباره معنی عدالت اجتماعی، بیشتر اسلامی است تا شیعی، زیرا بیشتر به سیره محمد (ص) استناد می‌کنند تا سیره علی (ع) یا حسین (ع)، عقیده شیعه درباره امامت، در ستایش جمهوری اسلامی از امت شیعه نیز متجلی است. به راستی که (امام) خمینی، هرگز ادعا نکرده که مقامی همپای دوازده امام دارد؛ اگرچه مردم به او امام خمینی می‌گویند. این عنوان، در معنی اخص آن، شخصیت (امام) خمینی را به عنوان يك رهبر برجسته که قدرت‌دنیوی و روحانی را توأم داراست، نشان می‌دهد. اما نمی‌توان بدون طرح عقیده شیعیان درباره امامت مسلم و شباهت آن، با رستگاری مسیحایی،

این اصطلاح را در مفاهیم شیعی به کار برد. به علاوه طرفداران پرشور (امام) خمینی او را نایب امام، یعنی نماینده امام غایب می‌دانند. چنین عنوانی، به این معنی است که پیروان (امام) خمینی قدرت او را الهی و مشروع می‌دانند. جاذبه (امام) خمینی و علما، بازتابی از ستایش ائمه است. بدون داشتن چنین ستایشی، انسان نمی‌تواند بر نظریه (امام) خمینی درباره حکومت، صحنه بگذارد.

تعداد شیعیان جهان*

جدول شماره (۱)

نام کشور	جمعیت شیعیان دوازده امامی	کل جمعیت مسلمانان	کل جمعیت	درصد شیعیان دوازده امامی
ایران	۳۷۰۰۰۰۰۰	۴۹۵۰۰۰۰۰	۴۰۴۵۰۰۰۰	۹۴
پاکستان	۱۳۷۰۰۰۰۰	۸۸۳۰۰۰۰۰	۹۱۰۰۰۰۰۰	۱۵
عراق	۸۰۰۰۰۰۰۰	۱۳۳۰۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰۰۰۰	۵۷
هندوستان	۸۰۰۰۰۰۰۰	۸۰۰۰۰۰۰۰۰	۷۳۰۰۰۰۰۰۰	۱
اتحاد شوروی	۴۰۰۰۰۰۰۰	۳۱۰۰۰۰۰۰۰	۲۷۵۰۰۰۰۰۰۰	۱/۵
افغانستان	۴۰۰۰۰۰۰۰	۱۶۱۰۰۰۰۰۰۰	۱۶۳۰۰۰۰۰۰۰	۱۴
ترکیه	۱۶۰۰۰۰۰۰۰	۴۶۶۰۰۰۰۰۰۰	۴۷۰۰۰۰۰۰۰۰	۳/۵
سوریه (محلویه)**	۱۱۵۰۰۰۰۰۰	۸۵۰۰۰۰۰۰۰۰	۹۶۰۰۰۰۰۰۰۰	۱۴
لبنان	۱۱۰۰۰۰۰۰۰	۴۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۴۴۰۰۰۰۰۰۰۰	۳۳
عربستان سعودی	۴۵۰۰۰۰۰۰۰	۶۸۰۰۰۰۰۰۰۰	۷۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۵
کویت	۴۵۰۰۰۰۰۰۰	۱۵۰۰۰۰۰۰۰۰	۱۶۰۰۰۰۰۰۰۰	۱۵
بحرین	۴۴۰۰۰۰۰۰۰	۳۳۰۰۰۰۰۰۰۰	۳۷۰۰۰۰۰۰۰۰	۶۰

تذکره: جمعیت شیعیان جهان، تقریباً ۸۰ میلیون نفر، یا حدود ۱۰ درصد جمعیت کل مسلمانان است. جدول فوق که از منابع مختلف به دست آمده است جنبه تقریبی دارد.

* درباره تعداد شیعیان هر کشور، هیچ اطلاعات آماری در دسترس نیست.

** در جهان، به عنوان شیعه دوازده امامی در نظر گرفته نشده است.

همین‌طور، برای شیعیان در خارج از مرزهای ایران، دشوار است که از رویارویی با نتایج حاصل از انقلاب ایران، اجتناب کنند. در این دنیای شیعه که از شرق تا هندوستان، از جنوب تا عربستان و از غرب تا ساحل لبنان گسترده است (نگاه کنید به جدول شماره یک) قاموس مبحث سیاسی در ایران، تا آخرین جزئیات آن درک می‌شود. شیعیان که تقریباً از همه جهت در محرومیت به سر می‌بردند، انقلاب ایران را فرصتی برای تظلم و دادخواهی خود یافتند، گرچه آنها از نظر انتخاب شیوه‌های عمل عمیقاً متفاوت بودند.

در مورد عراق که شیعیان، تقریباً اکثریت جمعیت آن کشور را تشکیل می‌دهند، علمای ایران، مستقیماً اعمال نفوذ کردند. گرچه مرکز روحانی شیعیان، مدتها در نجف عراق بود، اما علمای ایران در حوزه‌هایی که با کمکها و هدایای ایران مورد حمایت واقع می‌شدند، اکثریت داشتند. در بسیاری از مساجد و مدارس، خطابه‌ها معمولاً به زبان فارسی ایراد می‌شد. شهرهای مقدس شیعه، اگرچه در خاک عراق واقع بود، بخشی از قلمرو معنوی تشیع ایرانیان محسوب می‌شد و شیعیان عراق در آنجا خود را به صورت بخشی از جامعه عظیم مریدان و پیروان می‌دانستند. همان‌طور که «الی کدوری» (Elie Kedourie) می‌گوید مجتهدین برجسته ایران، نخستین بار در همین مکان بین‌المللی بود که به سیاستهای جدید، توجه نشان دادند و شهرهای مقدس را به مراکز تهییج مردم علیه پادشاهان قاجار تبدیل کردند. (امام) خمینی در انتخاب شهر نجف برای گذراندن دوران تبعیدش، راهی را برگزید که از پیش، هموار شده بود. او در آنجا نظریه حکومت روحانی (ولایت فقیه) را تدوین کرد و پیامش را در میان پیروان ایرانی منتشر کرد.

اما شهرهای مقدس عراق، درحالی‌که پایگاههای مؤثر و امنی برای ایجاد مبارزه و انقلاب در ایران بود، برای ایجاد جنبشهای مشابه در عراق، مکانهای خطرناکی به‌شمار می‌رفتند. حکام سنی کشور، هیچ‌گاه مصونیت‌های غیررسمی را که شاهان ایران، عموماً برای علمای شیعه در عراق در نظر می‌گرفتند، قائل نبودند. این امر تا حدودی موجب شد که در قرن حاضر، بسیاری از مجتهدین برجسته ایران از شهرهای مقدس عراق، راهی شهر قم در ایران شوند، و قم که شهر تحقیق و تتبع بود، به تدریج، نجف را تحت الشعاع خود درآورد. حتی در سال ۱۹۶۳، در اوج مبارزه محمدرضا

شاه علیه علمای ایران، آنها دعوت همکیشان خود در عراق، مبنی بر عزیمت مجدد به نجف را نپذیرفتند؛ کار آنها عاقلانه بود، زیرا خود علمای شیعه عراق، از جانب حزب بعث حاکم بر آن کشور، که به مراتب بی‌رحمتر از شاهان ایران بود، مورد آزار قرار گرفتند.

پس از انقلاب ایران، یک جنبش طرفداری در میان علمای عراق، به رهبری آیت‌الله محمدباقر صدر به وجود آمد. او در اقتصاد اسلامی، صاحب‌نظر بود و جاذبه‌ای از آن خود داشت. حمایت او از انقلاب ایران، آنچنان صمیمانه و پرآوازه بود که رژیم بعث به این نتیجه رسید که وجود او برای حکومت خطرناک است. در سال ۱۹۶۴ شاه نیز در مورد (امام) خمینی به همین نتیجه رسیده بود و بنابراین، دستور داد او را تبعید کنند. در سال ۱۹۸۰ صدام‌حسین، رئیس‌جمهوری عراق، دستور اعدام باقر صدر، خواهر او و نزدیکترین یارانش را صادر کرد، که در این امر شاید از تجربه شاه استفاده کرده باشد. رژیم عراق برای آن‌که نفوذ مستقیمتر ایران را ریشه‌کن سازد، دست‌به‌آخراج دسته‌جمعی ایرانیان که بسیاری از آنها از مدتها قبل، ساکن شهرهای مقدس عراق بودند، زد. و در سال ۱۹۸۳ و ۱۹۸۵ موج دیگری از اعدامها، شامل بسیاری از اعضای خانواده‌های روحانیون عراقی، که مقاومت شیعه عراق را از تبعیدگاه خود در ایران رهبری می‌کردند، به راه انداخته شد. علمای شیعه عراق که زمانی مغرور بودند، بدین ترتیب بازی را باختند. شهرهای مقدس عراق که مراکز تحقیق بود، توسط رژیمی که هرگز در سرکوب مخالفان خود، کوچکترین ترحمی نداشته است، به خرابه‌هایی مبدل شد.

سرنوشت شیعیان عراق نشان می‌دهد که ممکن است جریان انقلاب، به فشار، تبعید و مرگ نیز منتهی شود. خطر برای جماعات شیعه عربستان سعودی، کویت و بحرین از این نیز عظیمتر است. این شیعیان، همچون در عراق، هیچ‌گونه نفوذی در دولت ندارند، زیرا قدرت در دست خانواده‌های سنی حاکم است. بنابراین، ایران با مفتنم‌شردن فرصت، این جماعات کوچک را با دعوت به انقلاب اسلامی، برجسته جلوه داد؛ دعوتی که صراحتاً با لحنی شیعی بیان می‌شد. اما شهرام چوبین، شرح می‌دهد که چگونه کسانی که سیاست ایران را به سمت خلیج (فارس) می‌کشاند، در واقع، میان ایدئولوژی و مصلحت‌اندیشی، میان تهدید به سرنگونی و وعده‌های حمایت پدرا نه از کشورهای حوزه خلیج (فارس)، متزلزل بوده‌اند.

این امر موجب شد که شیعیان خلیج (فارس)، به تحریکات ایران که ملازم ضمانت‌های قاطع در پشتیبانی از آنها نبود، به دیده احتیاط بنگرند. اصولاً، وضع شیعیان از نظر تعداد جمعیت در کشورهای عرب حوزه خلیج (فارس)، به مراتب ناپایدارتر از وضع اکثریت شیعه در عراق است. شمار شیعیان در این کشورها آنقدر زیاد نیست که نتوان آنها را با مبارزات سرکوبگرانه ارباب و اخراج، به انقیاد کشاند. به گفته ژوزف کاستینر، اعتراض شیعه‌ها در خلیج (فارس)، تنها کار گروه‌های فعال کوچکی بوده است که برای جلب نظر شیعیان، از دست زدن به اعمال تروریستی علیه رژیم‌ها و خارجی‌ان، ابایی نداشته‌اند. در نتیجه، نگرش سیاسی اکثریت، از فراز و نشیب جنگ میان ایران و عراق مایه گرفته است؛ اما این اکثریت، عمدتاً سکوت اختیار کرده و از ترس فلج شده‌اند. در لبنان، شیعیان در راه آرمان خود، اسلحه به دست گرفتند. شیعیان لبنان، که در مناطق روستایی شرق و جنوب‌کشور متمرکز هستند، دریافتند که تبدیل لبنان به یک مرکز بزرگ تجاری، موجب بی‌توجهی به آنها شده است. رشد سریع جمعیت شیعه و عزیمت شیعیان در دستجات هزارنفری به پایتخت بیروت، هیچ تأثیری بر نهادهای دولتی که در آنها ائتلافی از مارونی‌ها و سنی‌ها در اکثریت بودند، نداشت. ژوزف اولمرت، شرح می‌دهد که چگونه جامعه شیعه، از قدرت بالقوه سیاسی خود، آگاه شد و بدین ترتیب، جنبش اعتراض‌آمیز شیعه پا به عرصه نهاد. این جماعت آگاهی‌یافته، نه تنها یک فرد روحانی شیعی را به عنوان رهبر برگزید، بلکه، او را از میان ایرانیان انتخاب کرد. هنگامی که موسی صدر در ۱۹۵۹ به صور در جنوب لبنان آمد، زبان عربی را مقطع صحبت می‌کرد، اما در مباحثات سیاسی شیعی، چیره‌دست بود، مباحثاتی که پیروان بسیاری را در قم، مسقط‌الرأس او، گردآورده بود. صدر موضوع مهیج شهادت حسین (ع) در کربلا را به بحران اجتماعی ارتباط داد و جنبشی را برپا کرد که برای جامعه شیعیان در نظام فرقه‌ای لبنان، احترام بی‌سابقه‌ای به ارمغان آورد. او در این راه، برغم مخالفت رشک‌آمیز خانواده‌های بزرگ زمیندار شیعه، موفق شد؛ این خانواده‌ها تا مدت‌ها قبل از آن، به عنوان سخنگویان این جامعه شناخته شده بودند.

با آغاز شدن جنگ داخلی در لبنان در سال ۱۹۷۵، صدر مجبور شد از طریق تأسیس میلیشیای امل، یعنی یک حزب شیعه سیاسی مسلح،

دستور تسلیح را صادر کند «اگوستوس - ریچارد - نورتن» نشان می‌دهد که چگونه جذبه شخصی صدر در جنبش امل، ساری و جاری شده بود، تا حدی که، پس از ناپدید شدن اسرار آمیز او در سال ۱۹۷۸، کوچکترین خللی به پویایی جنبش امل وارد نیامد. تا حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ جنبش امل، به رهبری شخص سیاستمدار و حقوقدانی چون نبیه‌بری، عملاً به عنوان نماینده خواستهای شیعیان، بلامنازع باقی ماند. انقلاب ایران، موجب شد که شیعیان لبنان به این نتیجه برسند که دعاوی آنها را نمی‌توان نادیده گرفت، اما خواسته‌های امل به گونه‌ای بود که با تغییر نظام فرقه‌ای موجود، نه با نابودی آن، متحقق می‌شد. با این حال، اندیشه‌های انقلاب ایران، در دنیای اسلام، جایی حاصلخیزتر از لبنان و شیعیان آن که برای درخواست راهنمایی سیاسی و مذهبی، عادت کرده‌اند به ایران چشم بدوزند، نیافت. بعضی از شیعیان، به تدریج معتقد شدند که مبارزه آنها، نه یک مبارزه صرف در یک جامعه مذهبی منفرد، در کشوری واحد از خاورمیانه، بلکه بخشی از یک رویارویی عظیم میان اسلام و غرب است. در این مصاف، (امام) خمینی در ایران از یک سو و نیروهای شیطانی جهان امپریالیسم و صهیونیسم از سوی دیگر، صف‌آرایی کرده‌اند.

حمله اسرائیل در سال ۱۹۸۲ شیعیان را در موقعیتی قرار داد که سرنوشتشان را به نحوی عمیق، دگرگون ساخت. این حمله، جنوب لبنان و غرب بیروت را از حضور نظامی فلسطین که موجب ظهور امل شده بود، پاک کرد. همان‌گونه که «کلینگتن بیلی» نشان می‌دهد، مخالفت دیگر مجامع لبنان، به‌ویژه رژیم جمیل، با نفوذ شیعه، صرفاً اراده شیعیان را راسختر کرد. اشغال طولانی جنوب لبنان توسط اسرائیل، جامعه شیعیان را در صف مقدم مبارزه در راه تمامیت لبنان قرار داد و موجب شد که تقاضاهای آنها برای مشارکت بیشتر در حکومت، آمرانه‌تر شود. به نظر می‌رسید که در این کشمکشها، امل بیش از همه سود برده باشد، اما تعدادی از علما و افراطیون قشری که از طریق موعظه، خواستار حکومت مطلقه مذهب در لبنان بودند نیز از آنها بهره‌مند شدند.

جناحهایی که امروز درگیر مبارزه برای هواخواهی از شیعیان لبنان هستند، از حمایت‌های خارجی زیاد برخوردارند: جناح امل از سوریه و افراطیون حزب‌الله از ایران. حمایت ایران از همفکران دینی خود در

لبنان، نیاز به توضیح ندارد. اما بعضی مفسران معتقدند که پیوندهای موجود میان رژیم سوریه و امل، تا اندازه‌ای ناشی از این واقعیت است که سوریه، عمدتاً تحت حکومت علویها - از جمله حافظ اسد، رئیس‌جمهوری - اداره می‌شود و آنها برای اولین بار در این قرن، اعلام کردند که مسلمان شیعه اثنی‌عشری هستند. صدر خود، با نشان دادن حرکتی مبنی بر شناسایی مذهبی علویها، اتحاد میان جامعه شیعیان لبنان و رژیم علوی سوریه را به وجود آورد.

اما همان‌گونه که من مطالعات خود درباره تلاشهای مختلف علویها برای شناخته شدن به عنوان شیعه اثنی‌عشری را شرح دادم، علمای برجسته اثنی‌عشری، هنوز رسمیتی روشن و صریح نیافته‌اند. این موضوع، مشکل کوچکی برای محافل علوی حاکم در سوریه نیست. زیرا بسیاری از سنیهای سوریه آنها را متهم می‌کنند که بویی از اسلام نبرده‌اند و بنابراین، شایسته حکومت نیستند. این حمایت محدودی که علویها، به ویژه بیشتر از جانب صدر، از آن برخوردارند، از مصلحت سیاسی زائیده شده است. تردیدی نیست که نوعی اقلیت شیعه بر سوریه حکومت می‌کند، اما این اقلیت، مسلماً دارای همان اعتقادات، ساختار، اقتدار مذهبی و فرهنگ سیاسی جریان اصلی شیعه اثنی‌عشری نیست. هنگامی که مذهب را به صورت تابعی از سیاست درآوردند، معجزات دوباره امکان پذیر می‌شوند و علویهای سوریه، شاید به عنوان شیعه اثنی‌عشری، صریحتر به رسمیت شناخته شوند. در عین حال، هیچ سندی جز محاسبات سطحی در دست نیست که نشان دهد محافل حاکمه سوریه، سیاست خود را بر مبنای نزدیکی به شیعیان لبنان و جمهوری اسلامی شکل داده‌اند.

بیداری دیگری در مرز شرقی ایران به وقوع پیوست و شیعیان افغانستان و پاکستان را که تعداد آنها بین ۱۰ تا ۲۰ درصد جمعیت این دو کشور است، به حرکت درآورد. اوضاعی که این دو گروه اقلیت شیعه با آن مواجه هستند کاملاً متفاوت است. افغانستان، تحت يك حکومت مارکسیست-لنینیستی است که به برقراری يك نظام کمونیستی در جامعه گرایش دارد؛ پاکستان، تحت حکومت يك رژیم بنیادگرای سنی است که معتقد به اعمال يك نظم اسلامی در جامعه است. اما اگر هر يك از این دو رژیم، به راه خود ادامه دهد، شیعیان بی‌اعتبار خواهند شد و بنابراین، جنبش مخالفت شیعه در هر دو کشور ظهور خواهد کرد. شاید در زمان معاصر،

هیچ جامعه شیعه‌یی مانند شیعیان افغانستان، آن نوع ستمی را که سنیها اعمال کرده‌اند، تحمل نکرده باشد. تا همین يك قرن پیش، شمار بسیاری از شیعیان، در جریان جهادی که علیه آنها برپا شده بود، قانوناً به بردگی کشیده شدند. از آنجائی که اکثر شیعیان افغان، به يك گروه مشخص قومی تعلق دارند، که ویژگیهای ظاهری آنها قابل تشخیص است، جذب آنها در کشور، کند و ناتمام بوده است. آنها پس از حمله شوروی، مجبور شدند در مبارزه، مسیر خاص خود را که از مسیر سنیهای افغانستان متمایز است، طی کنند. «زلمی خلیل‌زاده» به شرح مقاومت ویژه شیعیان در افغانستان پرداخته و آن را در پرتو سیاست ایران اسلامی نسبت به آن کشور و مضمون پیچیده روابط میان ایران و افغانستان بررسی می‌کند. ایران که گرفتار جنگ با عراق شده بود، برای پشتیبانی از سیاست اعلام شده‌اش علیه حمله شوروی، توان و بنیه نداشت، با این حال جمهوری اسلامی از گروه‌های مقاومت شیعه حمایت محدود به عمل آورده است تا در حل و فصل سیاسی جنگ، نقشی به دست آورد. اما به نظر می‌رسد که بسیاری از پارتیزانهای شیعه، برای اهداف خود می‌جنگند. از جمله این اهداف، عبارت است از شرکت بیشتر در دولت و کسب ضمانت برای خودگردانی مناطق شیعه. بنابراین، در افغانستان نیز همانند لبنان، شیعیان به دو گروه تقسیم شده‌اند. گروهی که در آغوش ایران جای گرفته‌اند و گروهی که فاصله خود را با انقلاب اسلامی حفظ کرده‌اند.

در پاکستان، شیعیان اندکی پس از ایجاد دولت، به سازماندهی خود پرداختند تا از منافع شیعیان در مقابل خواسته‌های علمای سنی‌مذهب، دفاع کنند. شیعیان پاکستان، خود را وارثان سنت دیرینه خودگردانی و حتی خودمختاری در شبه‌قاره (هندوستان) دانسته، در مبارزه برای به وجود آمدن پاکستان، نقش برجسته‌ای ایفا کردند. بسیاری از شیعیان، در فرار از هند، به عنوان پناهنده وارد پاکستان شده، معتقد بودند آن نوع آزادی مذهبی که آنها تحت حکومت انگلیسیها از آن برخوردار بودند، تنها در سایه يك حکومت اسلامی امکان‌پذیر است.

«منیر - د - احمد» سیر بی‌علاقگی شیعیان را از مسیری که علمای سنی برای پاکستان طرح‌ریزی کرده بودند، دنبال کرده، نشان می‌دهد که چگونه آنها سیاستهای اسلامی کردن را که رژیم ضیاءالحق اتخاذ کرده بود،

طرز نمودند. این حاکم جاه‌طلب، دستور داده بود که قانون اسلام پیاده شود و چون فقط يك قانون ارضی می‌توانست وجود داشته باشد، این قانون می‌بایست برحسب مذهب اکثریت تدوین شود. این امر، از نظر شیعیان به این معنی بود که حکومت، خواسته‌های قدیمی سنیها را در مورد یکپارچه‌سازی مذهبی مشروع می‌سازد و این پیشنهادی بود که شیعیان، همیشه در مقابل آن مقاومت کرده بودند.

انقلاب ایران، تنها به بدترکردن کشمکشهای سنی و شیعی منجر شد؛ کشمکشهایی که اخیراً به ناآرامیهای خشن مبدل شده بود. حساسیتهای مذهبی و حاد، میان شیعیان و سنیهای پاکستان، نه تنها هیچ نوع مصالحه‌ای در راه آرمان اسلام پدید نمی‌آورد، بلکه یادآور همه آن چیزهایی بود که موجب جدایی آنها از آغاز اسلام تاکنون شده است.

شیعیان هند که در گروه‌های منفرد کوچک، در هند باقی مانده‌اند، به‌طور مصرانه به هویت خود چنگ می‌زنند، اما وجود آنها تنها نشانه صرف يك دوران از دست رفته گسترش اسلامی و قدرت شیعه است. «کیت جورشوج» (Keith Hjortshoj) معنی و مفهوم محرم را در «لاکنو» (Luknow)، که مرکز رو به زوال قلمرو ناپدید شدن شیعه «اوده» (Oudh) است، بررسی کرده است. چنین مفهومی از هیچ نقطه نظر دنیوی نمی‌تواند جنبه سیاسی داشته باشد. شیعیان، تنها بخش کوچکی از جمعیت هند را تشکیل می‌دهند و تشکیل يك جنبش سیاسی، هیچ هدفی را برای آنان تأمین نخواهد کرد. با این حال، حتی در هند نیز شیعیان، در ماه محرم و در ایجاد جنگهای خیابانی، کراراً با سنیها درگیر شده‌اند، که در سالهای اخیر منجر به صدور اخطاریه‌های رسمی، مبنی بر منع راهپیمائی در ایام تعطیل شده است. آنچه را که شیعیان، تقریباً در همه جا حق مسلم خود فرض می‌کنند، شیعیان هند از آن محرومند. با این حال، شیعیان هند با برگزاری مراسم محرم، آخرین پیوند خود با يك سنت دیرین و دنیای وسیع تشیع را حفظ می‌کنند. آنها انقلاب، طغیان یا تجدید غمهای سیاسی نمی‌خواهند. تنها هم و غم آنها این است که باقی بمانند.

حتی در مکانهای خطرناکتری چون اتحاد شوروی و ترکیه، شیعیان اثنی‌عشری وجود دارند. این شیعیان طی ۵۰ ساله اخیر، آنچنان از پیکر اصلی تشیع جدا مانده‌اند و دولتهای آنها در ممانعت از نفوذ انقلاب ایران بر آنها، آنچنان مصمم هستند، که بیان هر نوع اظهار نظر موثقی دربارهٔ

آنها دشوار است.

این شیعیان ساکت، هنوز علمائی (رهبرانی) را نیافته‌اند که گرایشهای سیاسی آنها را انسجام بخشند و متأسفانه در این اثر تحقیقی نمی‌کنند.

با این حال، تشیع هر اندازه که قواعد اخلاقی آن، جهانی و فاقد محدودیتهای زمانی باشد، نمی‌تواند در ورای تاریخ و جغرافیای انسانی و خارج از چهارچوبهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی وجود داشته باشد. مفاهیم و موضوعات آن، در زمانها و موقعیتهای گوناگون، توسط خود شیعیان، دائماً تفسیر می‌شود. این شیعیان، در جستجوی منابع تازه‌ای برای بقای تشیع و رفع نیازهای روز آن می‌باشند. تشیع از یک مجموعه پایدار اصول سیاسی که در کلیه شرایط، موقعیتهای و زمانها از جانب شیعیان قابل فهم باشد، تشکیل نشده است.

تشیع همراه با جهان و پیروانش تغییر کرده است؛ حتی اگر این پیروان، ادعا کنند که به بنیادهای سنتی پایدار مانده‌اند.

همان‌گونه که در این کتاب نشان داده می‌شود، مکان به اندازه زمان مهم است. مسافت میان بیروت غربی و «لاکنا قدیمی»، یعنی دو قطب جغرافیایی که امروز، شیعیان را در غرب و شرق پراکنده کرده است، بیشتر اهمیت روحانی دارد تا اهمیت مکانی. در یک محل، شیعیان، تازه‌واردهایی هستند که اخیراً از دنیای روستایی به آنجا منتقل شده‌اند. آنها عمیقاً تحت تأثیر همه‌گونه ایدئولوژیهای رادیکال بسوده و متقاعد شده‌اند که ممکن است لبنان، از آن آنها شود، مشروط بر آن‌که به‌خوبی مسلح و سازمان‌یافته شوند. در مکان دیگر، شیعیان در محله‌های سنتی خود، در میان آثار باستانی رو به زوال و افتخارات از دست رفته یک فرهنگ شهری غنی شیعه، زندگی می‌کنند.

آنها به‌خوبی می‌دانند که دیگر دوباره حکومت نخواهند کرد و در راه آرمان شیعه، سلاح به‌دست خواهند گرفت. در جایی، شیعیان پیشروی می‌کنند، جای دیگر عقب‌می‌نشینند و اسطوره امام حسین (ع) در صحرای کربلا، نمی‌تواند از این دو دیدگاه متضاد، یکسان به‌نظر رسد.

با این حال، چیزی سواى اعتقاد وجود دارد که بسیاری از شیعیان در آن مشترکند. در ایران، بیشتر کسانی که در پاسخ به دعوت (امام) خمینی به خیابانها ریختند، از طبقات محروم جامعه بودند و در خارج از

ایران، شیعیان از آثار انزوای گذشته رنج می‌برند و در پاره‌ای نقاط، از تبعیضات کنونی ناراحتند. انقلاب ایران، روحانیون را به قدرت رساند، اما آنها ادعا می‌کنند که از قدرت خود به نفع توده‌های محروم ایران، به نفع ایران و جهان استفاده می‌کنند.

این محرومان، به تعبیر قرآن، همان مستضعفانی هستند که خود را از همه‌چیز محروم می‌دانند. در واقع شیعیان هرگاه می‌بینند که تعدادشان قابل توجه است، اما موجودیت آنها نادیده گرفته می‌شود، خود را محروم می‌یابند. انقلاب ایران، طرفداری شیعیان را با یافتن همین شکافی که این تبعیض به وجود آورده بود، نصیب خود کرد.

اما این تبعیض، الزاماً به مفهوم انقلاب نیست. در هر جگه شیعیان، اکثریت مطلق را تشکیل می‌دهند، اما در اکثر زمینه‌ها از نظر موقعیت اجتماعی و سیاسی، در حد يك اقلیت، تقلیل یافته‌اند، تصویر تشیع به مثابه مذهب انقلاب، جاذبه بیشتری دارد؛ زیرا تنها با انقلاب است که شیعیان می‌توانند نفوذی فراخور اکثریت و تعدد نفری خود کسب کنند. چنین وضعی در عراق مشاهده می‌شود و شیعیان آنجا در واقع، جنبش انقلابی الدعوه را به این منظور تشکیل دادند، تا رژیم عراق را سرنگون سازند. اما جایی که شیعیان، آشکارا در اقلیت به سر می‌برند، خواسته‌های آنها برای سهم قانونی، در حد دعوت به انقلاب نیست و اعتراض، به سرعت به شکل يك جنبش اصلاح طلبانه درمی‌آید. در پاکستان، وضع از این قرار است و جنبش سازمان یافته شیعه در تلاش است تا رژیم موجود، از خواسته‌های آنها به عنوان يك اقلیت، حمایت قانونی به عمل آورد.

در لبنان، يك وضع ناهماهنگ وجود دارد؛ در کشوری (لبنان) که در آن، هیچ‌گونه اکثریتی وجود ندارد، شیعیان، بزرگترین اقلیت واحد را تشکیل داده‌اند. یکی از جنبشهای شیعه لبنان، یعنی امل، از بسیاری جهات، شبیه جنبش اقلیتی است که در چهارچوب موجود قانون اساسی، خواهان سهمی عادلانه است. جنبش دیگر شیعه لبنان - یعنی حزب الله - در بسیاری جهات، جنبشی انقلابی همانند الدعوه است و آشکارا عقیده دارد که مسلمانان (عمدتاً شیعه) اکثریت را در لبنان تشکیل می‌دهند. اگر مسلمانان حقیقتاً خواهان حکومت هستند، باید نظام فرقه‌ای را در لبنان، به طور کامل سرنگون سازند؛ در آن صورت مسلمانان عهده‌دار

حمایت از حقوق غیرمسلمانان خواهند شد. با این طرح که شیعیان از يك نظر، در اقلیت و از نظر دیگر در اکثریت هستند، يك جنبش بر مبنای هريك از این دو فرضیه برپا شده است. در هر سه کشور عراق، پاکستان و لبنان، تعداد شیعیان، به ویژه مفاهیم سیاسی آنان را مشخص می‌کند.

جمهوریخواهان اسلامی ایران، هنگامی که نقشه دنیای اسلام را برای اولین بار مطالعه کردند تا ببینند در کدام نقاط، مداخله آنها می‌تواند به يك انقلاب اسلامی دیگر منجر شود، دریافتند که جغرافیای انسانی، از اهمیت بسیاری برخوردار است.

در سالهای نخست، از جنبشهای انقلابی شیعه که هدف آنها سرنگونی رژیمهای عراق و بحرین بود، حمایت گسترده به عمل آمد؛ دو کشوری که غیر از ایران، تعداد شیعیان آن در اکثریت است: هر دو تلاش به شکست منجر شد، اما خطاست اگر تصور کنیم که ایده انقلاب اسلامی در میان شیعیان دو کشور، از محبوبیت عام برخوردار نبوده است. اغلب ابراز می‌شود که شیعیان عراق، در پاسخ به دعوت (امام) خمینی و الدعوه قیام نکردند و گاه چنین نتیجه‌گیری می‌شود که این شیعیان باید طرفدار عراق باشند، به ویژه آن‌که برای دفاع از رژیم عراق، حتی با همکیشان ایرانی خود از در ستیز درآمدند. اما آشکار است که شیوه رژیم عراق آن بوده است که ترس را حداقل به اندازه وفاداری در شیعیان عراق القاء کند و این رژیم، در ارباب آنها کاملاً موفق بوده است. به طریق مشابه، توطئه‌ای که در سال ۱۹۸۱ برای سرنگونی دولت بحرین و با پشتیبانی ایران انجام گرفت، تنها به یمن هشیاری، خنثی شد و تعداد کل شیعیان این جزیره، هنوز آن قدر اندک است که به سهولت و بدون هیچ‌گونه زحمت، می‌توان آنها را تحت کنترل و ارباب قرار داد. عراق و رژیمهای عرب خلیج (فارس)، برای حفظ نظم در میان جامعه شیعیان خود، به بازداشت، تبعید و اعدام متوسل شدند و ایران ناگزیر شد برای برپایی يك انقلاب اسلامی دیگر، به جای دیگری چشم بدوزد.

اکنون لبنان، امید ایران است. حتی ناظرانی که اخیراً در سیاست خارجی ایران، علائمی از اعتدال مشاهده کرده‌اند، معتقدند که ایران در لبنان مصمم است از طریق حمایت گسترده از حزب‌الله، دست به انقلاب بزند. البته محدودیتهای جغرافیائی انسانی و خلق و خوی سیاسی احتمالاً اکثر شیعیان لبنان را به حمایت از امل کشانده است، اما افزایش چشمگیر

نفوذ شیعیان در مسائل سیاسی در لبنان، این رؤیا را در ایران و بعضی شیعیان لبنان به وجود آورده است که دومین انقلاب کبیر اسلامی در این دهه، می‌تواند در لبنان ظهور کند. در حقیقت، بذل مال، منابع و تلاش در این زمینه بسیار بوده است، زیرا ایران، اگر به موفقیت دست پیدا نکند، حتی ممکن است در جهان شیعه نیز منزوی شود.

هنوز نمی‌توان گفت که آیا شیعیان، امروزه در آستانه يك شكاف پایدار میان طرفداران و مخالفان تشیع انقلابی، آن‌گونه که جمهوری اسلامی تبلیغ کرده است، قرار دارند یا نه. در عصر جدید، هیچ تغییری حتی براساس خطوط نادرست جدید زبان و ملیت، به اندازه این عامل، در راه ایجاد شكاف میان شیعیان نیرومند نبوده است. با اینحال، نمی‌توان انکار کرد که پیام تشیع انقلابی، آنچنان جاذبه‌ای دارد که می‌تواند گاه همین شكافها را به یکدیگر پیوند دهد. همه‌چیز به سرنوشت حکومت روحانی در ایران بستگی دارد. این حکومت، برتری تشیع ایرانی را در معرض خطر بزرگ قرار داده است. ایران، قریب پانصد سال در مرکز اسلام شیعه قرار داشته است. اما اگر جمهوریخواهان اسلامی، شیعیان را به بدبختی بکشانند، ایمان آنها را مسلماً نمی‌توانند از آنها بگیرند. ولی شاید عصر برتری ایران در تشیع نیز به این طریق خاتمه یابد.